



یادداشت‌ها

مجموعه یادداشت‌های شهید حسن باقری

تنوین و تنظیم: احمد دمقان

یادداشت‌ها

[illegible]

www.nasanbageri.com

مکتبہ: بیلا سہاڑی
مستطیل ذوالفقاری، شہزادہ محمدی
پراساس ارسیم حسین یاقری
شہزادہ احمد، امجد کرمانی
امور جانبی، ہادی شیرازی
مکتبہ:
مستطیل ذوالفقاری، حمید صباوی

مقدمه

در میان افلاک شایسته و نخبگان سال‌های انقلاب و دفاع مقدس، شخصیت شهید حسن باقری (علاء حسینی افشردی) به عنوان یکی از بنیان‌گذاران مکتب دفاعی امام خمینی^(ره) و انقلاب اسلامی همواره درخششی خیره‌کننده داشته است.

حسن باقری در اولین روزهای زندگی پربار خویش - خاصه در طول ۲۹ ماهی که با ورود او به خوزستان در یکم مهرماه ۵۹ آغاز شد و با شهادتش در فکه در نهم بهمن ۶۱ به پایان رسید - عملیات برپارشی و اجرای عملیات‌های مهم، با شناخت عمیق از دشمن و چیرگی بر منطقه جغرافیایی جنگ و تغییرات حاصل از آن، به تشکیل اطلاعات عملیات و واحدهای تخصصی تر - مه اسناد و آرشیو جنگ اهتمام ورزید و در ادامه نیز با تسلط بر جبهه خودی در شناسایی و تغییرات لحظه به لحظه آن، در شکل‌گیری سازمان رزم، برآورد اطلاعات و تهیه طرح عملیات، کادرسازی و تربیت فرماندهان تأثیرگذار و کارآمد نقشی اساسی ایفا کرد. در همین با ابتکار نظریه‌ای جدید در خصوص جنگ و راه‌های تقابل با متجاوزان ترسناک استراتژی جنگ را تغییر داده و با تسلط بر زمین نبرد و درک سریع میزان توان آنها و نیز شناخت استعداد نیروهای خودی، راه مقابله مناسب را ارائه دهد. او جنگ را فرعی مغتنم برای رشد استعدادها می‌دانست و بیش از تجهیزات جنگی، بر ایمان و اندیشه متکی بود.

حسن باقری در طی دوران کوتاه فرماندهی‌اش، ادبیاتی را به مباحث دفاعی وارد کرد که تا پیش از آن هرگز سابقه نداشت و ماحصل این تحول، رواج فرهنگ علوی و عاشورایی در میدان‌های نبرد بود؛ فرهنگی که سرچشمه زلال آن نیز همانا اسلام بود و مکتب وحی. او با تکیه بر قدرت لایزال الهی و تحت رهبری امام خمینی^(ره) مشعلی را برافراشت که راه پایداری نسل‌های آینده ایران را نیز همچنان روشن نگاه خواهد داشت. مبنای نظریه حسن باقری روحیه ایمان و شهادت‌طلبی است که خود آن را ارمغانی بزرگ می‌نامد. او ضمن اشاره به آیه شریفه «کم من فئة قليلة، غلبت فئة كثيرة باذن الله»

پیشگفتار

حسن باقری (لامحسین افشردی) فقط ۲۸ ماه در جنگ هشت ساله حضور داشت اما هرگاه که صاحب نظران دفاع مقدس درباره آن دوران به گفت و گو می پردازند، از این فرمانده با عنایتی بلند اندیشه، درشت مغز، بسیار باهوش، استراتژیست، طراح، پدر جنگ در سپاه و... نام می برند. این القاب چنان با نام او عجین شده است که هیچ گاه درباره کس دیگری این گونه صحبت نمی آید. او که بود و چه کرد که امروز، ربع قرن پس از خاموش شدن آتش ریختن ما نامش همچنان برده می شود؟ نقش او در آن ۲۸ ماه چه بود که جملات این چینی در وصف وی گفته شده است؟ آیا او در طی جنگ تحمیلی چنین چهره‌ای از خود نشان داد یا قبل از آن نیز در زندگی شخصی دارای چنین ویژگی‌هایی بود؟

«خدا شاهد است که در میان فرماندهان ما تعقل و اندیشه ایشان بی نظیر بود. طرح مانوری که شرح می داد، در اولین شرح انسان می پذیرفت و مطلب برایش جا می افتاد. غیر از این مسئله اندیشه اش، در جنگ صلابت و استقامت خاصی داشت. یکی از ویژگی‌های خاص او این بود که صبح عملیات زیر آتش سنگر می آمد توی خط و سرکشی می کرد و محکم برخورد می کرد. اگر واحدی سستی می کرد، اراده می کرد. خدا شاهد است که در کمتر فرمانده‌ای این صفات را دیده بودم: این ندیده بریان باشد و این قدر عالی. بعد از حسن باقری دیگر کسی پیدا نشد.» (شهید محمد ابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در دوران دفاع مقدس)

درباره نبوغ و شرایط ظهور و بروز آن بسیار گفته شده است. از جمله آن که: آسان انجام دادن کاری که در روزهای غیرطبیعی برای دیگران مشکل است. نبوغ حسن باقری (آن چنان که به طور مکرر در گفته‌ها می بینیم) چیزی ورای زندگی بشری نبود بلکه او قدرت آن را داشت که در سختی‌ها و با رنج و پشتکار در راهی گام بردارد که دیگران آن را یک استعداد خارق العاده نامیده‌اند. عمده این استعداد از شناخت فرصت‌ها،

تصمیم‌گیری بر اساس آگاهی دقیق و تلاش و پشتکار به‌دست آمده است. شناخت او بدون آگاهی اجمالی از وضعیت روزهای آغازین جنگ ناممکن است. زیرا دفاع مقدس بود که یک جوان گمنام را تبدیل به مشهورترین استراتژیست نظامی جنگ تحمیلی کرد.

حسن باقری در نخستین روز جنگ خود را به اهواز پایتخت جنگ رساند. او به محض ورود به اهواز، در پی یافتن گمشده جنگ رفت و گمشده جنگ را در شناخت عمیق و جمع‌آوری اطلاعات از دشمن دید. نیروهای دشمن از محورهای مختلف در حال پیشروی بودند و اخبار جامع و دقیقی از چگونگی حمله، مقدار پیشروی و اهداف آنها نبود. این آگاهی موجب سردرگمی فرماندهان و مردم شده بود؛ به‌طوری که خیلی زود شایع شد اهواز در حال سقوط است و وحشت و اضطراب شهر را فرا گرفت. از بلافاصله تم‌های شناسایی تشکیل داد و اطلاعات دریافتی را جمع‌آوری کرد: «در آن برهه، نقش اطلاعات که حسن باقری مسئولیت آن را برعهده داشت، بسیار تعیین‌کننده بود. ما هیچ شبکه ارتباطی بین جبهه‌ها نداشتیم. نیروهای پراکنده رفته بودند و در مناطق مختلف دفاع می‌کردند و هیچ نوع کنترل و اشرافی در فرماندهی آنها نداشتیم. در آن لحظات، نقش اطلاعات نمود پیدا می‌کند. او بود که ما را به دارخوین فرستاد. جمع‌آوری اطلاعات در آن لحظات بسیار مشکل بود. فرصتی که می‌شد، می‌آمدیم گلف و آن‌چه را به اتفاق می‌برد، برای حسن باقری می‌گفتم. در آن روزها، نقش او در تعیین وضعیت نیرو و تشخیص موقعیت نیروهای خودی و دشمن بسیار تعیین‌کننده بود. او دائم سعی در جمع‌آوری اطلاعات از دشمن داشت. به محض این‌که می‌رفتیم گلف، هر کدام از بچه‌ها را می‌برد پای نقشه و کلیه اطلاعاتی را که آن فرد داشت، همه را روی کالکی که روی دیوار چسبانده بود، وارد می‌کرد.» (محمدحسین دقیقی - فرمانده جبهه فیاضیه)

از ابتدای ورود به اهواز، اقدام به جمع‌آوری وضعیت مناطق عملیاتی روی نقشه‌های جنگی کرد. به سرعت نیروهای زنده را شناسایی کرد و پس از آن در آن مختصر، آنها را روانه محورهای عملیاتی ساخت. گزارش‌های لحظه به لحظه از وضعیت دشمن و نیروهای خودی موجب شد تا فرماندهان بتوانند ارزیابی درستی از صحنه نبرد داشته باشند. پایگاه گلف که بعدها به منتظران شهادت تغییر نام داد، محل فعالیت او و مقر فرماندهی سپاه در جنگ شد: «آمدیم گلف. روزهای اول جنگ بود. دیدم نوجوانی یک چهارپایه گذاشته زیر پایش و روی دیوار نقشه می‌چسباند. پیش خودم گفتم دل‌شان خوش است آمده‌اند جنگ، جنگ تیر و تفنگ می‌خواهد! تا آن موقع، پشتش به ما بود.

وقتی برگشت، دیدم جوانی است که حتی محاسنش کامل نشده. با او صحبت کردم و او گفت هر روز یک گزارش به من بدهید و ما باید در جریان ریز کارهای جبهه فارسیات باشیم. در همین حین، چشمش به نوشته‌ای افتاد: ۲۰ درصد اطلاعات + ۸۰ درصد عملیات = ۱۰۰ درصد پیروزی. کاغذ را از روی شیشه کند و گفت: این فرمول غلط است. اطلاعات و عملیات مقوله جداگانه‌ای هستند و من می‌گویم اطلاعات ۱۰۰ درصد است. با دلیلی که آورد، دیدم عجب آدم فهمیده‌ای است. بعد همه اطلاعاتی را که ما می‌دادیم، می‌آورد روی نقشه و دست ما را گذاشت توی دست بچه‌های ستاد خراسان. آن‌ها جلوی کارخانه نورد جبهه داشتند و ما در فارسیات بودیم و هرکدام فکر می‌کردیم دیگری عراقی است! بعد فهمیدیم که حسن باقری در همان اتاق همه چیز را می‌بیند در حالی که ما در صحنه نبرد و روی زمین نمی‌دیدیم.» (جعفر اسدی - فرمانده لشکر ۳۳، مشهد - در دوران دفاع مقدس)

در حالی که در حال تشکیل یکی از قوی‌ترین و کارآمدترین واحدهای نظامی در جنگ بود، ارتش ایران در سراسر جبهه‌ها با ارتش دشمن دست و پنجه نرم می‌کرد. ارتش چهار عملیات بزرگ را طراحی و اجرا کرد که نتوانست قدمی پیش رود. شکست در این چهار عملیات موجب یأس ناآبادی فرماندهان نظامی شد. در چنین روزهایی، حسن باقری نوع جدیدی از جنگ را پیشنهاد کرد: «این جنگ فرصت‌های طلایی بسیاری برای رشد استعدادها به ما می‌دهد. نیروهای ما با توجه به بُعد انقلابی که دارند و چشم و گوش بسته تابع قانون‌های از خارج آمده نیستند، می‌توانند از قالب‌های پیش‌ساخته خارج شوند و با فکر سازنده خود، روش‌هایی ابداع کنند که دشمن نخواهد توانست به‌سادگی با این نیروها به‌دفاع برخیزد.» (سند نوشته‌ها)

او یکی از فرماندهان سپاه پاسداران بود که در پی تحول در شیوه نبرد بودند و توانستند آن را گام‌به‌گام به مرحله اجرا در آورند: «حسن و آقایان رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود. یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می‌ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش دهنده همه ما بود.» (قاسم سلیمانی - فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله در دوران دفاع مقدس)

در خرداد ۱۳۶۰ با برکناری ابوالحسن بنی‌صدر، تحولات جبهه‌ها وارد مرحله جدیدی شد. از این پس، با اجرای عملیات هماهنگ، فرماندهان ارتش نیز بیشتر با افکار نظامی و منش فرماندهی وی آشنا شدند: «او انسانی بسیار متعهد، شجاع، خوش فکر، دلسوز و

واقعاً مصمم بود. به لحاظ رهبری نظامی، انسان خودساخته و با نبوغی در این زمینه بود. در برخوردی که با پرسنل همکارش و مسؤولین داشت و در جلساتی که با هم شرکت می‌کردیم و درکنار هم بودیم، من اصول مدیریت و رهبری را در تمام رفتار و اعمال ایشان می‌دیدم. شاید ابتدا اگر کسی با قیافه جوان ایشان برخورد می‌کرد، نمی‌توانست او را بشناسد ولی بعداً پی می‌برد که انسان مدبر و مدبری است.» (حسین حسینی سعدی - از فرماندهان ارشد ارتش در دوران دفاع مقدس)

پس از تفحص در گفتارها، مشاهده می‌شود فرماندهانی که با وی در ارتباط بوده‌اند، از سه منظر سلوک فردی، فرماندهی بر نیروها و قدرت تفکر نظامی او را ستایش کرده‌اند: □ از فرماندهی در میدان جنگ را با تعهد و اعتقاد دینی در هم آمیخت و توانست یکی از فرماندهان صاحب سبک در نبردها باشد. با توجه به پیشینه‌ای که در قسمت‌های بعدی به آن اشاره می‌شود، او خودسازی انقلابی را از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرد. این خودسازی و تربیت درونی موجب شد تا بتواند از تزکیه روح در ارائه شیوه‌های الی در فرماندهی بهره جوید. آن‌چنان که درباره جنگ جهانی دوم نوشته است: «پرجایل درباره خودش گفته است که مردان بزرگ و نامی برای روزی ساخته شده‌اند که ملت‌ها را می‌توانند تصمیم بگیرند. در چنین زمان‌های حساسی، مردان بزرگ باید وارد صحنه شوند و تحول ایجاد کنند. حال اگر اشتباهی شد و زبانی وارد شد و اصلاً حمله آقای هیتلر از بیخ و بن نقطه بود و ۳۵ لشکر فقط برای اشغال یک کشور تلف شد و از بین رفت، مهم نیست و نباید به آن فکر کرد. تعدادی از ارتش آلمان در روسیه اصلاً به دشمن نرسیدند و در سرمای شدید تلف شدند. پاسخگوی این فجایع کیست و آیا کسی اصلاً رسیدگی می‌کند؟ این یک نوع جنگیدن و فرماندهی است و نوع دیگرش هم فرمانده اسلام بودن است که ثابت به یک قطره خون به ناحق ریخته شده، احساس مسؤولیت می‌کند و شب خواب به چشمش راه نمی‌یابد و یک فشنگ ساده را هم بیهوده شلیک نمی‌کند.» (دست‌نوشته‌ها)

او بر اساس آموزه‌های دینی که انقلاب اسلامی ایران آن را بنیان ساخت، فرماندهی کرد. این نوع فرماندهی، موجب شد که حرکات و راه و روش خود را با مبانی دینی هماهنگ کند. این موضوع در دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌های روزانه وی و خاطرات دیگران به خوبی قابل مشاهده است: «یکی دو ماه از شروع جنگ گذشته بود. از طرف رحیم صفوی به ما مأموریت دادند که برویم آموزش تطبیق آتش و دیده‌بانی ببینیم و در منطقه، جایی به نام دکل ابوذر، مستقر شویم. آن‌جا مشغول دیده‌بانی شدیم. یک روز نزدیک غروب از دکل که نزدیک نود متر بود، پایین آمدیم. دیدم یک ماشین بلیزر

ایستاده و دو سه نفر از برادران سپاه جنوب با لباس شخصی آمده‌اند. خوب یادم هست، او هنوز ریش نداشت. هر چند صورتش کم‌مو بود. فکر کردم سنش خیلی کمتر از ما است. ما سه نفر بودیم و استدلال می‌کرد که به‌نوبت یکی بالا باشد، یکی نگهبانی بدهد و یکی‌تان استراحت کند. ما تند شدیم و گفتیم اصلاً تو چه‌کاره هستی و... هر سه جواب منفی دادیم. آن‌جا نماندیم و برگشتیم در خطی که به‌نام خط شیر بود. یکی دو ماهی گذشت. مدتی بود که حمام نرفته بودیم. حسین خرازی چند نفر را برداشت و آمدیم اهواز. شهر خلوت بود. حمام کردیم و بعد رفتیم پایگاه منتظران شهادت که به گلف معروف بود. مشغول سرکشی و گشتن بین اتاق‌ها بودیم که وقتی به یک اتاق رسیدیم حسن خرازی گفت: من این‌جا کار دارم. به‌محض این‌که خواست بروم، در باز شد و حسن باقری آمد بیرون! یکهو شوکه شدم. تمام آن صحبت‌هایی که کرده بودم، مثل یک فم‌تندار جلوی چشمم گذشت. خودم را پنهان کردم. اما وقتی مرا دید، به‌روی خود نماند. او چنان برخورد کرد که انگار هیچ مطلبی بین ما نبوده. (علی زاهدی - فرمانده لشکر ۱۱ امام حسین^(ع) در دوران دفاع مقدس)

□ قدرت تفکر و طراحی و ارائه شیوه‌های نو در نبرد و همچنین قدرت تجزیه و تحلیل قوای خودی و دشمن از مشخصه‌های او برشمرده شده است: «از جهت قدرت فکری، قدرتی داشت که می‌توانست همهٔ مایل را تجزیه و تحلیل و برای آن‌ها برنامه‌ریزی کند که در توان کسی نبود. این حسن خلاق و روشن او بود که خیلی از طرح‌های جدیدی را که به‌فکر دیگران نمی‌رسید مطرح می‌کرد.» (شهید مهدی زین‌الدین - فرمانده لشکر ۱۷ علی‌بن‌ایطالب^(ع) در دوران دفاع مقدس)

حسن باقری از کسانی بود که با قدرت بالا در تجزیه و تحلیل، شیوهٔ نبرد را بر اساس واقعیات پیش رو تعیین می‌کرد. آن‌چنان که سه ماه پس از آغاز جنگ و در اوج ناامیدی فرماندهان نظامی نوشت: «باید به‌خود جرأت داد که این نوع جنگیدن به‌درد نمی‌خورد و لازم است که استراتژی این جنگ عوض شود.» (دست‌نویس)

به‌گواه اسناد موجود، تغییر شیوهٔ نبرد که موجب تغییر وضعیت جنگ شد، در ابتدا بین فرماندهان جوان سپاه پاسداران مطرح شد و سه تن از آن‌ها در طراحی شیوه جدید نقش اساسی داشتند. از سوی دیگر، ورود سپاه به‌جنگ در بین فرماندهان دشمن چنان غیرممکن و نامنتظره بود که تا مدت‌ها در سر درگمی به‌سر می‌بردند. به‌طوری که نزار صاحب کاظم از فرماندهان عراقی پس از اسارت در بازجویی‌ها چنین گفته است: «گفتیم فکر نمی‌کنی که سپاه هم در طراحی عملیات شرکت داشته؟ گفت مسایل نظامی از دو راه به‌دست می‌آید: اول علم و دوم تجربه. هیچ کدام را سپاه به‌علت عمر کوتاهش

ندارد و من نمی‌توانم نظر بدهم.» (دست‌نوشته‌ها)

شیوه‌های جنگی سپاه پاسداران که بر اساس مقدمات و با حضور داوطلبان جنگی پی‌ریزی شد، توانست روند جنگ را از حالت رکود خارج کند و عملیات پیروزمند بعدی بر اساس این شیوه‌ها طراحی و اجرا شد. او از ارکان تغییر شیوه نبرد با دشمن بود. □ در بررسی و شناخت فرماندهان جنگ هشت ساله عمدتاً به دو گروه برمی‌خوریم. یک گروه در صحنه‌های ستادی و طراحی نبرد هنرنمایی کرده‌اند. این گروه در قرارگاه‌ها حضور داشتند و کمتر در میان مردم عادی شناخته شده‌اند. به همین دلیل، با این‌که در دوران پس از جنگ نام فرماندهان شهید بسیار برده شده اما نام این گروه کمتر به میان آمده است. از سوی دیگر، عده‌ای در صحنه نبرد توان رهبری نمایانی داشته‌اند. این فرماندهان، به‌خاطر این‌که با نیروهای مردمی ارتباط زیادی داشته‌اند و همچنین به دلیل شجاعت، صمیمیت با نیروهای تحت امر، برخورداری از روحیه دینی و مردمی و قابلیت‌های فرماندهی در صحنه جنگ، شناخته شده هستند: «وقتی جلسه بود و او کنار نقشه می‌رفت می‌پرسید، می‌دانستیم که می‌خواهد حرف تازه‌ای بزند. با اقتداری که داشت، جلسه را تحت تأثیر خودش قرار می‌داد. گاه جلسات هفت هشت ساعت طول می‌کشید ولی تا آخر جلسه با نشاط حضور داشت و از کوچک‌ترین جزئیات نمی‌گذشت. در طول دفاع مدرس با اغراق افراد زیادی را دیدم ولی با خصوصیات حسن باقری کمتر دیدم که در ارتباط به‌رازی بتواند به‌بهترین نحو عملیات را هدایت کند و تصمیم صحیحی بگیرد. حسن باقری عصاره تفکر بسیجی در رده‌های بالای تصمیم‌گیری بود.» (کریم نصر- فرمانده تیپ ۴۴ فمرنی‌هاشم در دوران دفاع مقدس)

از سوی دیگر، قیافه و اندام لاغر او چنان بود که در نگاه اول کسی تصور نمی‌کرد بتواند در صحنه جنگ قاطعانه فرمان براند اما نشان داد که در کشاکش نبرد صریح‌ترین و قاطعانه‌ترین تصمیم‌ها را گرفته که حتی برای نزدیک‌ترین کسان او نیز غیر منتظره بوده است: «در مرحله دوم عملیات رمضان برای یکی از گردان‌ها عمل‌کننده حادثه‌ای پیش آمد. آن گردان در محاصره دشمن قرار گرفته بود. در قرارگاه، حسن بیسیم رده گردان را هم گوش می‌کرد. احساس کرد یکی از گردان‌ها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرمانده یگان‌ش تذکر داد. همین‌طور هم شد و گردان به محاصره افتاد. شروع کرد به صحبت با فرمانده تیپ و پرسید: الان کجا هستی؟ گفت که در مقر تیپ هستم. گفت: باید بروی، از موانع عبور کنی، وارد صحنه نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نیروی، این اتفاق نمی‌افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خراب‌تر کند. آن

یادداشت‌ها

فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می‌کنم، کار دارم و... برای من عجیب بود؛ با کسی که حداقل دو سال بود شبانه‌روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب می‌شناختند، حکم کرد: اگر همین الان از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، با تو برخورد می‌کنم. من الان می‌آیم آن‌جا، تو نباید در سنگرت باشی. یا می‌روی در محاصره و به همراه گردان شهید می‌شوی یا این‌که آن‌ها را از محاصره نجات می‌دهی. گردان محاصره شده در آن طرف و فرمانده تیپ زنده و سالم در این طرف برای من قابل پذیرش نیست. آن چنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر همه رنگ‌شان پرید.» (محمد باقری)

□ □ □

شناخت - سن باقری احتیاج به بحث گسترده‌ای دارد که در این مقال نمی‌گنجد اما برای شناخت اجمالاً لازم است سرگذشت زندگی او، از ابتدا تا انتها مرور شود: در بیست و پنج اسفند ۱۳۳۱ (سوم شعبان ۱۳۵۷ قمری) در بیمارستان مادران تهران به دنیا آمد؛ «بچه‌ام هفت ماهه تولد شد. یک کیلو و هشتصد گرم بیشتر نداشت. آن زمان وسیله و دستگاهی نبود ا بچه‌ای نارس را نگه دارند. او را دادند بغلم و آمدم خانه. روز سوم شعبان تولد آقا بچه‌ام بود. نذر امام حسین (ع)، اسمش را گذاشتیم غلامحسین.» (کبری افشردی بهروز - مادر)

هیچ‌کس آمیدی به‌زنده ماندن کودک نارس خانواده نداشت. مادر او را در سرمای زمستان، در پارچه‌ای پیچید و گذاشت زیر کرسی. تا یک ماه با قاشق، شیر در دهان او ریختند تا توانست جان بگیرد.

در یک سالگی سیاه‌سرفه گرفت و در پنج سالگی مبتلا به دفتری شد: «زمستان بود. پدرش نبود. او را بغل کردم و وسط برف از خانه بیرون آمدم. دکتري پیدا نکردم. سراسیمه رفتم داروخانه. گفتم بچه‌ام دارد از دست می‌رود. رنگ زدن به دکتر حسن زمانی. سریع بچه را پیش ایشان بردم. نسخه نوشت. بلافاصله نرسه گرفته و برگشتم داروخانه. آمپول زدند و به امید خدا نجات پیدا کرد. احساس می‌کردم گر از دست ببردم، زندگی‌ام می‌رود.» (کبری افشردی بهروز - مادر)

موقع تولد، در خانه سازمانی وزارت راه در حوالی میدان ارک تهران زندگی می‌کردند. تا سه سالگی آن‌جا بودند و سپس به محله قنات‌آباد (در نزدیکی میدان مولوی تهران) نقل مکان کردند. وقتی حسن به کلاس اول پا گذاشت، خانه کوچکی خریدند: میدان مهران، خیابان رسام، کوچه قائمیه: «پدرم کارمند وزارت راه بود و با کلی وام توانست یک خانه ۱۰۰ متری بگیرد. مادر کمک خرج خانواده بود. خیاطی می‌کرد. بعضی مواقع

در شبانه‌روز، چهار ساعت بیشتر نمی‌خوابید.» (محمدحسین افشردی - برادر)

غلامحسین، زندگی را در کوچه‌های میدان خراسان آغاز کرد: «بازیگوش و شلوغ بود. یک وقت با بچه‌های محل در افتاد، بچه‌ها آمدند شکایت. گفتم بروید خودتان مسأله‌تان را حل کنید. اگر شما را زده، شما هم او را بزنید.» (کبری افشردی بهروز - مادر)

دوران دبستان را در مدرسه مترجم‌الدوله گذراند و سپس به دبیرستان مروی (۱۳۴۸-۱۳۵۴) رفت: «خاطر هم هست روزی یک تومان برای رفتن به دبیرستان و غذا از مادرمان می‌گرفت که هشت ریال آن بابت بلیت اتوبوس خرج می‌شد و فقط دو ریال برای توجیبی باقی می‌ماند. مادرم شدیداً با کار کردن ما در بیرون از خانه مخالف بود. یعنی محیط را مناسب نمی‌دید که کار کنیم. به‌خاطر همین، هر طور که بود، به‌خودش فشار می‌آورد، خیاطی می‌کرد و پول توجیبی را مهیا می‌کرد. این بود که کمتر پیش می‌آمد در تابستان کار کنیم.» (محمدحسین افشردی - برادر)

در وگویی‌های خود، زندگی او، همواره این موضوع روایت می‌شود که مادر بیشترین اثر تربیتی را روی او گذاشته است: «من روی دو چیز حساس بودم: حلال و حرام و راستگویی... حتی عوالم را به‌سینما می‌بردیم. فیلم‌هایی را انتخاب می‌کردم که ضرر اخلاقی نداشته باشد. بیشتر فیلم‌های کمدی بود.» (کبری افشردی بهروز - مادر)

اولین نشانه‌های علاقه مذهبی او با ورود به مسجد و هیأت‌های مذهبی ظهور و بروز پیدا کرد. در این دوره، بیشترین رفته‌ش را مطالعه کتاب‌های مذهبی تشکیل می‌داد: «غلامحسین تا سال ۱۳۵۲ انسان بی‌سواد به لحاظ مذهبی نبود. اما از حدود کلاس دهم دبیرستان یک مقداری روشن‌تر شد و به طرف فعالیت‌های منسجم و کارهای سازمان‌دار کشیده شد. او با عده‌ای از دوستانش کار به مسجد شکل دادند. آیت‌الله خلخالی از شاگردان بزرگ آیت‌الله خویی که از ابراهیم ایران تبعید شد و در مسجد محل ما بود، باعث شد تا روحیات مذهبی او شکل بگیرد. یعنی در تشکیل کتابخانه، جلسات مذهبی و... از سال ۱۳۵۲ به بعد مثل یک طلبه عربی و فلسفه خواند.» (محمدحسین افشردی - برادر)

فعالیت مذهبی مانع از فعالیت‌های اجتماعی وی نشد و در تحقیقات میدانی، همه به‌سر ترس و شجاعت او اشاره می‌کنند: «خصوصیتی که داشت، در رانندگی خیلی تند می‌رفت. چهار سال قبل از انقلاب بود. یک بار با موتور تریل، تصادف سختی کرد که در بیمارستان بستری شد و حتی فکش هم شکست.» (ناصر سبحانی - دوست)

در سال ۱۳۵۴ دیپلم ریاضی خود را گرفت و در کنکور دانشگاه‌ها شرکت کرد. در هشت دانشکده قبول شد. رشته دامپروری دانشگاه رضاییه (ارومیه) را انتخاب کرد.